



تعاملات چین و روسیه با آمریکا و تأثیر آن بر پرونده هسته‌ای ایران

مصطفی قاسمی*

چکیده

روسیه و چین دو بازیگر مهم در موضوع پرونده هسته‌ای ایران به شمار می‌روند. در دوره‌های گذشته این دو کشور علی‌رغم همراهی نهایی غرب در اعمال تحریم‌ها علیه ایران، همواره از فرمول‌بندی‌های تند و تهدید به اقدامات شدید از جانب شورای امنیت سازمان ملل علیه ایران جلوگیری کرده‌اند. اوباما که با شعار تغییر به ریاست جمهوری آمریکا رسید، بر خلاف بوش، در راستای سیاست تعامل با روسیه، مهم‌ترین چالش چند سال اخیر روسیه و کشورش را که به ایجاد سپر موشکی آمریکا در شرق اروپا مربوط می‌شد، کنار گذاشت. روسیه نیز که طی سال‌های گذشته همواره از پرونده هسته‌ای ایران برای کسب امتیاز از آمریکا استفاده نموده، این بار با ارائه هویج بزرگ‌تر از سوی آمریکا، همراهی کامل با غرب را در اعمال تحریم‌ها علیه ایران در پیش گرفته است. علاوه بر آن، تاکنون از تحویل موشک‌های S-300 به ایران خودداری کرده است. در این میان، روابط چین با آمریکا برخلاف روسیه - آمریکا نه تنها بهبود نیافته بلکه در برخی مواقع تیره‌تر نیز گردیده است. با توجه به این اختلافات، چینی‌ها این بار بیش از گذشته با اعمال تحریم‌ها علیه ایران مخالف بودند اما همان‌طور که سیاست چین در سال‌های گذشته نیز نشان داده، این کشور علی‌رغم اختلافات جدی با آمریکا، به هیچ وجه خواهان ورود به عرصه درگیری و تنش با آمریکا نمی‌باشد. لذا علی‌رغم مخالفت‌های چین با تحریم‌های ایران، این کشور نیز ناچار به همراهی غرب در فشار بر ایران گردید.

* دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی

کلیدواژه‌ها: روسیه، چین، آمریکا، سپرموشکی، رقابت استراتژیک، همکاری استراتژیک، پرونده هسته‌ای.

مقدمه

پرونده هسته‌ای ایران یکی از مهم‌ترین مسائلی است که طی چند سال اخیر، بزرگترین قدرت‌های جهان را مشغول به خود کرده است. طی سال‌های گذشته، در میان کشورهای موسوم به ۵+۱، دو طیف از کشورها وجود داشته است. طیف اول که شامل سه کشور اروپایی فرانسه، انگلیس و آلمان می‌شد، همواره خود را همراه آمریکا در فشار علیه جمهوری اسلامی ایران قرار داده‌اند. اما طیف دوم شامل روسیه و چین می‌شود. این دو کشور با توجه به اختلافات مهمی که با آمریکا دارند، همواره سعی کرده‌اند از موضوع پرونده هسته‌ای ایران به عنوان کارت بازی در مقابل غرب استفاده نمایند، و علی‌رغم همراهی نهایی غرب در اعمال قطعنامه‌های تحریمی علیه ایران، از سرعت و فشار این قطعنامه‌ها بکاهند. در این میان نکته قابل توجه، مخالفت اروپا و یا برخی کشورهای همراه آمریکا در مخالفت با فعالیت‌های هسته‌ای نمی‌باشد بلکه، نکته جدید، در همراهی کامل روسیه با آمریکا در اعمال قطعنامه اخیر شورای امنیت (۱۹۲۹) علیه ایران است. در واقع این مسئله حاکی از تحول روابط روسیه و آمریکا در تعاملات بین دو کشور می‌باشد. چین نیز به عنوان یکی دیگر از کشورهای طیف مخالف آمریکا، با روی کار آمدن اوباما، تحولاتی را در روابط خود با آمریکا شاهد بوده است.

با توجه به اهمیت موضوع پرونده هسته‌ای و نقش دو کشور چین و روسیه در آن، هرگونه تحول در روابط این دو کشور با آمریکا برای جمهوری اسلامی ایران حائز اهمیت می‌باشد. لذا در مقاله حاضر در پی پاسخ به این سؤال هستیم که روابط روسیه و چین با آمریکا در دوران اوباما چه تحولاتی را به خود دیده و این تحولات چه تأثیری بر پرونده هسته‌ای ایران گذاشته است؟ فرضیه ما در این مقاله این است که با توجه به حجم روابط و منافع که روسیه و چین با آمریکا دارند، این دو کشور همچنان که در گذشته نهایتاً همراهی با آمریکا را بر همراهی ایران ترجیح داده‌اند، با روی کار آمدن اوباما و تحولاتی که در روابط این کشور با روسیه و چین رخ داده، همراهی این دو کشور با آمریکا در پرونده هسته‌ای بیشتر نیز خواهد گردید.

با توجه به سؤال مطرح شده، در این مقاله تحولات روابط روسیه و چین با آمریکا بخصوص بعد از روی کار آمدن اوباما و تأثیر این تحولات بر پرونده هسته‌ای ایران بررسی می‌شود. در این راستا ابتدا اشاره مختصری به روابط کشورهای روسیه و چین با آمریکا از دوران جنگ سرد تا ریاست جمهوری اوباما خواهیم انداخت و در ادامه با برجسته کردن تحولات روابط دو کشور با

آمریکا از زمان ریاست جمهوری اوباما در آمریکا، تأثیر آن را بر پرونده هسته‌ای مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۱. روابط روسیه و آمریکا از جنگ سرد تا کنون

ارزیابی واقعیت ملاحظات استراتژیک آمریکا با روسیه نشان می‌دهد که منطق حاکم بر حیات سیاسی آنان دست‌خوش نوسانات پرافت و خیزی بوده است. حاکمیت چنین منطقی فرا روی مناسبات دو کشور در دوران جنگ سرد، مبتنی بر جدال‌های ایدئولوژیک، استراتژیک و در دوران پسا جنگ سرد ابتدا بر مفاهیم، سپس مقابله تا سطح مناسبات دیپلماتیک و اکنون تعامل بوده است. در ذیل اشاره مختصری به مهم‌ترین شاخصه روابط دو کشور در دوران جنگ سرد تا روی کار آمدن اوباما خواهیم داشت.

الف) جدال استراتژیک دوران جنگ سرد (۱۹۴۵ تا ۱۹۶۰)

پارادایم مسلط و دائم این دوران برای دو ابرقدرت وقت که جلوه بارزی از ساختار دوقطبی انعطاف‌ناپذیر (متصلب) به شمار می‌رفت، چیزی جز رقابت محوری در بازی قدرت نبود. در حقیقت هسته مرکزی و چالش‌های درونی دوران جنگ سرد برای دو ابرقدرت معطوف به توان هسته‌ای و موازنه تسلیحاتی شد. در این راستا آمریکا با ابداع بازدارندگی استراتژیک، قدرت خود را در برابر بازدارندگی متعارف به نمایش گذاشت و زمینه را برای ظهور منازعات منطقه‌ای ایجاد کرد.

ب) عصر بازدارندگی و تلاش برای احیای استراتژی سلطه (۱۹۶۰ تا ۲۰۰۰)

استراتژی بازدارندگی بعد از این به عنوان یک سیاست مسلط نظامی و اساس امنیت ملی، نخستین نشانه‌های خود را به هنگام قرارداد حذف موشک‌های میان‌برد هسته‌ای نشان داد، اما طرح ابتکاری دفاع استراتژیک ریگان در کنار مساعی میخائیل گورباچف و مباحث سیاسی او (پروسترویکا و گلاسنوست) توانست راه‌هایی برای همبستگی متقابل کشورها با هدفی چون دستیابی نهایی به جهانی بی‌سلاح بیابد. در فاصله سال‌های ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶ و به دنبال نشست رهبران واشنگتن و مسکو در ژنو و ایسلند، زمینه بسیار مساعدی برای توافق‌های آتی کاهش نیروهای هسته‌ای دو قدرت به وجود آمد. اما سال ۱۹۸۸ و بعد از آن برای دو ابرقدرت، سالی موثر در روند تلاش‌ها و مذاکرات کاهش سلاح‌های استراتژیک بود. به قدرت رسیدن جمهوری خواهان در آمریکا موجب بهبود روابط استراتژیک برای دو رقیب شد (هرسنی، ۱۳۸۶).

توافقات نشست‌های رهبران دو کشور در پاریس و مالت در زمینه منع آزمایش‌های هسته‌ای و نیز کاهش سلاح‌های هسته‌ای (استارت) و خلع سلاح اتمی در اوکراین، فصل نوینی

در روابط شرق و غرب رقم زد. به این ترتیب در سایه تلاشها و مساعی رهبران دو بلوک، رقابت تسلیحاتی به پایان خود نزدیک شد.

اندک زمانی بعد از این دوران، با انقلاب گورباچف و انحلال پیمان ورشو و با گرایش کشورهای اروپای شرقی به دموکراسی و اقتصاد بازار آزاد و در پایان ۱۹۹۰، دوران معروف به جنگ سرد و مهار تسلیحات به پایان رسید. در حقیقت با فروپاشی اتحاد شوروی و استحاله کمونیسم، آمریکا در دوران پساجنگ سرد در موقعیت برتر نظامی قرار گرفت و تحولات سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۴ کافی بود تا با مساعی نومحافظه‌کاران، تعارضات جدیدی جای تعارضات و تنش‌های پیشین را پر کند.

ج) استراتژی ائتلاف و مفاهمه (۲۰۰۱ تا ۲۰۰۶)

وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر باعث نزدیکی بی‌سابقه روسیه با آمریکا در ائتلاف مبارزه با تروریسم شد. شاید این مساعی روسیه و متمایل شدن به سیاست‌های نومحافظه‌کاران بدان جهت به کار گرفته شد که از اعمال فشار آمریکا بر روسیه آن هم به جهت نقض حقوق بشر روس‌ها در چین کاسته شود. به دنبال این، روسیه در راستای بهره‌گیری از پتانسیل‌های غرب، ناچار شد در پی مامشات خود با آمریکا و پرهیز از ایجاد تنش با غرب، برتری این کشور را به صورت تلویحی بپذیرد.

د) دوران صلح سرد (از ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۹)

از منطق حاکم بر واقعیت مناسبات سیاسی و دیپلماتیک دو کشور در این دوران، می‌توان به صلح سرد تعبیر کرد. تردیدی نیست که آنچه قبول چنین منطقی را بر مناسبات سیاسی دو کشور محتمل می‌ساخت، سیاست‌های اعلانی و اعمالی بوش بود که به اتخاذ سیاست‌های تحریک‌آمیز آمریکا، آن هم در نزدیکی مرزهای روسیه، نحوه موضع‌گیری روسیه در قبال برنامه هسته‌ای ایران و همچنین چگونگی تعامل روس‌ها با جمهوری‌های تازه استقلال یافته اعمار خود و نحوه نگرش این کشور نسبت به دموکراسی، منجر شد. در سایه چنین نگرشی، اوج سیاست‌های تقابلی دو کشور در کنفرانس امنیت بین‌المللی مونیخ آشکار گردید.

ولادیمیر پوتین در این کنفرانس اظهار داشت؛ آمریکا با اقدامات تمهیدی خود مبنی بر استقرار حفاظ ضد موشکی، گسترش ناتو در شرق اروپا و تشکیل حکومت‌های طرفدار غرب در کشورهای همسایه مسکو، درصدد است تاثیرگذاری روسیه را با توجه به ارتقای کمی و کیفی این کشور در تحولات بین‌المللی خنثی سازد.

فاز دوم سیاست‌های تقابلی روسیه با غرب با خروج این کشور از پیمان تسلیحات اروپا آغاز شد (قهرمان‌پور، ۱۳۸۷، ۲۲۶). علت اصلی اتخاذ این استراتژی، به نقض مکرر غرب نسبت به تعهدات خود و نیز پیامد اصرار بوش در تصمیم به استقرار سپر موشکی در اروپای شرقی باز

می‌گشت. مسلم است که اقدام روسیه در خروج از پیمان، تلاش برای مقابله با سیاست‌های تسلیحاتی آمریکا و بیشتر جنبه حیثیتی و ناظر به اعمال نوعی قدرت‌نمایی و تقویت ملی‌گرایی روسیه بوده است (هرسنی، ۱۳۸۶).

(و) استراتژی تعامل (۲۰۰۹ تاکنون)

روابط روسیه و آمریکا که در دور دوم ریاست جمهوری بوش به‌خاطر افزایش حضور و نفوذ آمریکا در حوزه پیرامونی روسیه، به شدت دچار تنش شده بود و هر از گاهی جهان شاهد رجزخوانی‌ها و انتقادات و اتهامات تند طرفین نسبت به یکدیگر بود. با روی کار آمدن اوباما و وعده‌های وی برای از سرگیری روابط حسنه و استراتژیک و سفر هیلاری کلینتون به روسیه و فشار نمایشی دکمه "reset"، روابط دو طرف وارد مرحله تازه‌ای شد و بعد از این سفر، گروه کاری روابط روسیه و آمریکا به ریاست "یوگنی پریماکوف" و "هنری کسینجر" تشکیل شد که وظیفه آنها بررسی روابط دو جانبه و ارائه راه‌حلی برای بهتر کردن روابط دو کشور بود، که این گروه نیز در نهایت لیستی از راه‌کارهای مناسب در روابط روسیه و آمریکا را به مقامات آمریکایی پیشنهاد کرد که عبارت بودند از:

۱. آمریکا ضمن عدم مانع تراشی برای عضویت روسیه در سازمان تجارت جهانی، باید موافقت خودش را برای ورود روسیه به این سازمان اعلام کند، موضوعی که روسیه ۸ سال است به‌دنبال آن می‌باشد.
۲. آمریکا نباید از وضعیت حقوق بشر در روسیه انتقاد کند و اگر اقدام به این کار می‌کند نباید با هیاهو همراه باشد.
۳. آمریکا باید نفوذ سنتی روسیه را در حوزه شوروی سابق به رسمیت بشناسد.
۴. آمریکا نباید در کوتاه مدت اصراری بر عضویت گرجستان و اوکراین در ناتو داشته باشد.
۵. آمریکا باید روسیه را به یکی از شرکای خود در مسئله هسته‌ای ایران تبدیل نماید.
۶. آمریکا باید در مسئله استقرار سیستم دفاع موشکی در شرق اروپا تجدید نظر نماید.
۷. آمریکا باید روسیه را در سیستم امنیت اروپا سهیم کند (آرامی، ۱۳۸۸).

هرچند روس‌ها لفاظی‌های مکرر باراک اوباما برای تغییر در سیاست خارجی آمریکا از جمله در قبال روسیه را که از همان ابتدای به قدرت رسیدن وی آغاز شد، به دیده تردید نگریسته و بر ضرورت تغییرات عملی در این خصوص تأکید می‌کردند، اما بروز برخی تحولات در روابط مسکو و واشنگتن به ویژه اعلام تقریباً غیرمنتظره تعلیق برنامه استقرار منطقه سوم سپر موشکی آمریکا در اروپای شرقی، کرملین را به بررسی جدی‌تر موضوع بهسازی روابط با کاخ سفید وا داشته است. مسکو که از ابتدای طرح استقرار این سپر، نگرانی‌های عمیق خود را نسبت به

تبعات امنیتی و ژئوپولیتیکی آن بر امنیت و منافع خود ابراز داشته و مکرر به آن انتقاد کرده بود، هم‌اکنون با تحولی مهم در این خصوص مواجه شده است. با این ملاحظه، هرچند شخص اوباما و سایر مقامات آمریکایی از جمله هیلاری کلینتون و رابرت گیتس ارتباط مستقیم تعلیق استقرار منطقه سوم سپر موشکی آمریکا در اروپای شرقی را با موضوع بهسازی روابط با روسیه رد کرده‌اند، اما استقبال مقامات کرملین از این تصمیم، حاکی از آن است که این اقدام هرچند به صورت غیرمستقیم اقدامی سازنده در فراگرد بهسازی روابط دو کشور است که به حتم بر نوع رابطه تعاملی آنها در آینده و به تبع آن بر چگونگی رابطه آنها در سایر حوزه‌ها و زمینه‌ها تأثیر خواهد گذاشت.

۲. الزامات همراهی روسیه با آمریکا

از مهم‌ترین موارد الزام روسیه در همراهی با آمریکا، اقتصاد ضعیف روسیه می‌باشد. همچنان که جوزف بایدن، معاون رئیس جمهور آمریکا در مصاحبه با روزنامه آمریکایی *The Wall Street Journal* بیان کرد، پژمردگی اقتصاد روسیه، افت بخش بانکی و نیز کاهش جمعیت این کشور منجر به این خواهد شد که فدراسیون روسیه در برابر غرب کوتاه بیاید و به‌طور قابل توجهی در منافع بین‌المللی خود بازنگری کند (آیا ضعف اقتصادی بر سیاست خارجی روسیه تأثیر خواهد گذاشت؟، ۱۳۸۸).

در این چارچوب، آمریکا در گذشته تلاش کرده در ازای دادن سهم بیشتری به روسیه در بازار پر سود ماهواره، مسکو را از ادامه همکاری با ایران بازدارد (خلیلی، ۱۳۸۳، ۷۶). همچنین اعمال فشارهای آمریکا باعث شد نخستین معامله ایران با روسیه که در سال ۱۹۹۵ شامل یک دستگاه سانتریفیوژ می‌شد و ایران را به مواد شکافت‌پذیر مجهز می‌کرد، لغو گردد (همان‌طور که معامله لیزر و یک پروژه معدن اورانیوم لغو شده بود) (میزین، ۱۳۸۴، ۲۵۹). در واقع روسیه به دلیل ضعف‌های اقتصادی ناچار است تا به فشارهای غرب به‌ویژه آمریکا تن در دهد.

بدیهی است تلاش روسیه برای جذب سرمایه‌گذاری خارجی و الحاق به سازمان‌های اقتصادی جهانی زمانی محقق خواهد شد که بتواند با تقویت مناسبات با آمریکا و اتحادیه اروپا، اعتماد و حمایت سیاسی آنان را جلب نماید. بر این اساس، تلاش برای توسعه مناسبات تجاری با اتحادیه اروپا و آمریکا در مرکز توجه روسیه است. اهمیت این موضوع هنگامی مضاعف می‌گردد که بدانیم آمریکا و اتحادیه اروپا در روابط تجاری و سرمایه‌گذاری در اقتصاد روسیه، سهم اصلی را به خود اختصاص داده‌اند.

در زمینه اقتصادی، روسیه به شدت نیازمند سرمایه و حمایت سیاسی غرب برای همگرایی با اقتصاد جهانی است و این جز با پایه‌ریزی روابطی مبتنی بر درک منافع متقابل امکان‌پذیر نخواهد بود.

گرچه در اعلام اولویت‌های منطقه‌ای سیاست خارجی روسیه، همواره آمریکا پس از حوزه شوروی سابق و اروپا قرار می‌گیرد، لکن به نظر می‌رسد اقتدار جهانی آمریکا و نقش انحصاری آن در میزان توفیق روسیه در دستیابی به اهداف استراتژیک اعلام شده، این کشور را در صدر فهرست اولویت‌های سیاست خارجی روسیه قرار می‌دهد. از سوی دیگر، توجه روسیه به حوزه شوروی سابق و اروپا بدون توجه و تعامل با سیاست‌های آمریکا که نفوذ روز افزونی در هر دو حوزه مذکور دارد، راه به جایی نخواهد برد. در چنین وضعیتی، ماهیت و دورنمای مناسبات روسیه و آمریکا دیگر تابع منطق درگیری و روبرویی نیست بلکه رهبران دو کشور به ویژه مسکو به این نتیجه رسیده‌اند که اختلافات با واشنگتن از طریق تعامل و نه تقابل می‌تواند حل و فصل شود؛ البته این به معنی خاتمه اختلافات نیست. روسیه گرچه هم اکنون از بسیاری از حوزه‌های رقابت در اروپا، آفریقا و آمریکای لاتین عقب‌نشینی کرده است لکن رقابت به ویژه در حوزه‌هایی که از سوی روسیه به عنوان حوزه منافع حیاتی اعلام شده است، همچنان ادامه دارد (مرادی، ۱۳۸۴، ۵۴۷).

۳. تأثیر تحولات روابط روسیه و آمریکا بر پرونده هسته‌ای ایران

امروزه روسیه، یکی از مهم‌ترین شرکای تجاری ایران است. البته شرایط به هیچ‌وجه همیشه این گونه نبوده است اگرچه روسیه همواره در طول تاریخ به ایران علاقمند بوده، اما همواره به ایران، نه به چشم یک شریک، بلکه به عنوان ابزاری برای افزایش قدرت خود نگاه می‌کرده است. سه سال پس از پایان جنگ تحمیلی و فروپاشی شوروی راه برای بهبود و از سرگیری رابطه دوجانبه میان دو کشور باز شد. آسانی این کار در این بود که آمریکا تحریم‌هایی را علیه ایران اعمال کرده بود و کشورهای مهم غربی علی‌رغم علاقه‌مندی به روابط با ایران، به جمع تحریم‌کنندگان پیوسته بودند.

بدون تردید یکی از نمونه‌های پر اهمیت در این میان، رأکتورهای اتمی بوشهر هستند که شرکت‌های آلمانی در زمان شاه، ساخت آن‌ها را آغاز کرده بودند. این شرکت‌ها پس از انقلاب برای بازسازی این رأکتورها که آسیب‌های فراوانی در جنگ تحمیلی دیده بودند، کنار کشیدند (فیلیپ، ۱۳۸۸).

لذا در ژانویه سال ۱۹۹۵ با انعقاد قرارداد بین مسکو و تهران به ارزش ۸۰۰ میلیون دلار برای ساخت نیروگاه اتمی بوشهر، عملیات بازسازی این نیروگاه آغاز شد (بازی بزرگ نامعلوم؛ روسیه و مسئله هسته‌ای ایران، ۱۳۸۴، ۱۳-۱۲).

روسیه همکاری خودش را با ایران در تمام زمینه‌ها صلح‌آمیز اعلام نمود و علی‌رغم فشارهای آمریکا در مارس ۲۰۰۱، رئیس‌جمهور دو کشور یک معاهده همکاری را به امضاء

رساندند و نیز در اکتبر ۲۰۰۱ مسکو و تهران موافقت‌نامه‌هایی را برای صدور کالاهای نظامی روسیه به ایران امضا کردند. ارزش این موافقت‌نامه‌ها ۴۰۰ میلیون دلار بود و شامل کالاهایی چون لوازم یدکی تسلیحات ساخت روسیه، جت‌های جنگنده جدید و تجهیزات هوایی - دفاعی، سیستم‌های زمین به زمین و سیستم‌های ضد کشتی بود (پور فرد، ۱۳۸۴، ۳۲).

علی‌رغم گسترش روابط میان روسیه و ایران، باید گفت تاکنون زمامداران روسی اگرچه در برخی از مواقع تا حد امکان بر سر تعهدات دوجانبه خویش باقی مانده‌اند، با این حال نشان داده‌اند منافع ملی و خصوصاً اقتصادی خویش را در بسیاری جنبه‌ها بر روابط دوجانبه با ایران ترجیح می‌دانند.

در جریان پرونده هسته‌ای، مقامات روسی در سخنان و اظهارنظرهای خود همواره به نفع ایران موضع‌گیری می‌کردند، ولی در موقع تصمیم‌گیری در شورای امنیت، رأی خلاف آن را داده‌اند. رأی مثبت روسیه به قطعنامه‌های شورای امنیت علیه ایران در پرونده هسته‌ای، کاملاً بازگو کننده این مسئله است.

اینکه سران کشورهای آلمان، آمریکا، ایتالیا، بریتانیا، ژاپن، فرانسه و کانادا نسبت به برنامه هسته‌ای ایران ابراز نگرانی کنند، خبر تازه‌ای نیست. آنچه تازگی دارد، هم‌آوایی رئیس‌جمهور روسیه طی چند ماه اخیر با آمریکا می‌باشد. این کشور در اجرای برنامه هسته‌ای ایران نقش فعالی دارد و تاکنون به همراه چین از فرمول‌بندی‌های تند، و تهدید به اقدامات شدید از جانب شورای امنیت سازمان ملل علیه ایران جلوگیری کرده است. علاوه بر آن، در میان اعضای گروه ۸ روسیه تنها کشوری است که نتایج دور دهم انتخابات ریاست جمهوری در ایران را پذیرفت و دکتر احمدی‌نژاد را "رئیس‌جمهور منتخب" نامید (تغییر سیاست روسیه در برابر ایران، ۱۳۸۸/۴/۲۱).

روسیه که تا قبل از این همواره مخالف تحریم‌ها علیه ایران بود، در یک چرخشی آشکار درباره تدابیر بیشتر در شورای امنیت سازمان ملل، درباره پرونده هسته‌ای صحبت کرد و پا به پای غرب در صدور قطعنامه جدید علیه ایران حضور داشت (اخطار روسیه: تا ابد منتظر ایران نمی‌مانیم، ۱۳۸۸).

هرچند مقامات واشنگتن و مسکو انجام هرگونه معامله در خصوص تصمیم اوپاما به تعلیق استقرار منطقه سوم سپر موشکی آمریکا در اروپای شرقی را از جمله در خصوص ایران رد کرده‌اند، اما به تأکید بسیاری از ناظران، واقع امر این اقدام اوپاما، دادن ازائی به روسیه و به تبع آن انتظار پاسخ مسکو و دادن مابه‌ازائی از سوی آن به واشنگتن است. به این اعتبار، تصمیم اوپاما را می‌توان اقدامی در راستای بده بستان‌های دو کشور طی سال گذشته از جمله اجازه روسیه به آمریکا در استفاده از خاک و فضای این کشور برای انجام نقل و انتقالات نظامی به افغانستان (که در نوع خود تصمیم حائز تأملی محسوب می‌شود)، توقف بی‌سر و صدای گسترش

موج سوم ناتو به شرق و موافقت ضمنی روسیه با گسترش حضور نظامی آمریکا در آسیای مرکزی تفسیر کرد.

رئیس‌جمهور آمریکا در آن مقطع با بیان اینکه "تصمیم وی برای انصراف از اجرای برنامه دفاع موشکی در اروپا، به دلیل مخالفت روسیه نبوده است،" تاکید کرد: البته اگر تصمیم جدید ما سبب شود که روسیه با ما در زمینه مقابله با تهدید موشک‌های بالستیک ایران یا برنامه هسته‌ای این کشور، همکاری موثرتری داشته باشد، این به نفع ما خواهد بود. به باور صاحب‌نظران مسائل نظامی، دو تحول مهم، زمینه‌ساز اتخاذ این تصمیم بوده است: نخست، تمایل اوباما برای نشان دادن اینکه در عمل خواهان ایجاد تغییر در سیاست خارجی آمریکا در قبال روسیه است؛ دوم، بهره‌مندی از همکاری روسیه برای وارد آوردن فشار بیشتر به ایران (مسکو در دو راهی تهران- واشنگتن، ۱۳۸۸).

در این میان، همراهی روسیه با آمریکا در فشار بر ایران را این‌چنین می‌توان توجیه نمود که این کشور در عرصه‌های مختلف استراتژیک، تجاری و اقتصادی دارای تعاملات بسیار گسترده‌ای با غرب است، بنابراین ملاحظاتی را در قبال غرب رعایت می‌کند (باوند، ۱۳۸۸).

لذا علی‌رغم تنش‌های موجود در روابط فیما بین روسیه و آمریکا، روابط دو کشور در دوره اوباما نسبت به اسلاف خود با تغییراتی همراه بوده است. مشکلات اقتصادی، داخلی و امنیتی که آمریکا در داخل و خارج با آن مواجه است نیز باعث شده که آمریکا در برخی از اظهارنظرهای خود تجدید نظر کند.

روسیه نیز تلاش کرده فضای نوینی را برای همکاری با ائتلاف غرب و ساز و کارهای فرا آتلانتیکی دولت‌مردان آمریکا برای دستگاه‌های امنیتی - راهبردی روسیه، بازتعریف نماید.

بر این اساس روسیه چون همپایگی اقتصادی- استراتژیک لازم را نسبت به آمریکا در خود نمی‌بیند، تلاش می‌کند تا با هم‌گرایی و اتکای استراتژیک به آن کشور در زمینه‌های مورد توافق و واگرایی در نقاط مورد اختلاف، سطح تأثیرگذاری امنیت سیاسی خود را در عرصه تعاملات بین‌المللی افزایش دهد.

رهبران روسیه، جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز را به عنوان بخشی از منطقه «خارج نزدیک» در حوزه منافع حیاتی کشور خود می‌دانند و حفظ و تداوم کشورهای مستقل مشترک‌المنافع را به‌طور جدی دنبال می‌کنند (حاتمی، ۱۳۸۲، ۸۸) اما به دلیل مشکلات اقتصادی و نیاز مبرم روسیه به تعامل مثبت با آمریکا جهت عضویت در سازمان تجارت جهانی (WTO)، روسیه حتی از «سیاست برادر بزرگ‌تر» در فضای خارج نزدیک خود، به ویژه آسیای مرکزی و قفقاز که به مثابه شاهراه تنفس استراتژیک این کشور می‌باشد، به سیاست نزدیک‌تر به خانه و مداخله‌جویی کمتر در سیاست‌گذاری‌های کشورهای پیرامونی روی آورده است. مشکلات فراروی

روسیه در آسیای میانه و قفقاز، نشان از این واقعیت دارند که این کشور علی‌رغم میل باطنی، توان لازم را برای پیشبرد سیاست‌های موردنظر خود در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی ندارد (امینی، ۱۳۸۵).

فشارهای سیاسی و اقتصادی غرب در شکل استفاده از اهرم‌های اقتصادی در قطع کمک به روسیه و تحریم شرکت‌های طرف قرارداد با بخش‌های مختلف نظامی و اقتصادی ایران موجب شده است روس‌ها برای رابطه هسته‌ای و نظامی خود با ایران محدودیت‌هایی را قائل شوند. به عنوان مثال روسیه به فروش تسلیحات با کیفیت پایین به ایران مبادرت می‌ورزد و یا بر سر عقد قرارداد فروش تسلیحات نظامی محدودیت قائل می‌شود. در این میان، شواهد تاریخی و بررسی عمل‌کرد روس‌ها در خاورمیانه - به‌ویژه در قضیه حمله آمریکا به رژیم صدام حسین، به عنوان متحد نزدیک مسکو- نشان می‌دهد که در شرایط بحرانی نمی‌توان به حمایت سیاسی و نظامی روس‌ها برای مقابله با فشارهای آمریکا امیدوار بود چرا که روسیه به دلیل وابستگی‌های اقتصادی، در شرایط کنونی برای نجات از بحران فعلی و بازسازی اقتصادی و پیوستن به سازمان تجارت جهانی شدیداً به غرب به ویژه آمریکا چشم دوخته است. از این رو، محدوده روابط ایران و روسیه مشخص است. روس‌ها در نگرش روابط با ایران ملاحظات سیاسی و نظامی آمریکا را مدنظر خواهند داشت، لذا باید گفت گرچه روس‌ها از همکاری‌های اقتصادی و نظامی با ایران استقبال می‌کنند، ولی مرزی برای آن قائل هستند و نمی‌خواهند با گسترش روابط میان دو کشور به روابط مسکو - واشنگتن که با آمدن اوباما وارد مرحله تازه‌ای شده، آسیب جدی وارد سازند. این مسئله در بهانه‌گیری‌های روس‌ها و عدم تحویل موشک‌های S-300 به ایران نیز کاملاً آشکار است. روس‌ها برای رضایت نسبی آمریکا و اسرائیل، تحویل احتمالی این موشک‌ها به ایران را با تأخیر روبه‌رو خواهند کرد. روس‌ها از این رهگذر سعی دارند با برجسته‌سازی مداوم و در دستور کار قرار دادن ویژه مسئله فروش S-300 به ایران، برای بازاریابی منطقه‌ای و جهانی از یکسو و استفاده از آن در چانه‌زنی‌های دیپلماتیک با غرب در مسایل مختلف منطقه‌ای همچون خاورمیانه و آسیای میانه و قفقاز از سوی دیگر بهره‌برداری نمایند.

در ادامه موارد یاد شده، نوع نگاه "امتیاز محور" روسیه به مسائل مرتبط با حوزه ایران در مقابل آمریکا و غرب حائز اهمیت فراوانی است. روسیه از بالا رفتن تنش میان ایران و کشورهای غربی به‌ویژه آمریکا مطلع است و خواهان بهره‌گرفتن از این فرصت برای اثبات جایگاه خود در معادلات منطقه می‌باشد. باید پذیرفت، روسیه مانند سایر بازیگران بین‌المللی، از منظر منافع ملی کشورش به جریان‌ات منطقه‌ای می‌نگرد. لذا پس از امتناع آمریکا از استقرار تجهیزات سپر ضد موشکی خود در اروپا و نزدیک‌سازی مواضع دو کشور در رابطه با قرارداد جدید کاهش تسلیحات تهاجمی استراتژیک، روسیه نیز آمادگی خود را در امتناع از بی‌طرفی در مسئله هسته‌ای ایران و ایستادن در جهت غرب نشان داد.

از این رو به نظر می‌رسد نگاه روسیه به روابط با ایران بیشتر تاکتیکی باشد تا استراتژیک چرا که اگر تاکنون روس‌ها حمایت‌هایی نیز از ایران داشتند، علاوه بر دارا بودن منافع اقتصادی، به دلیل امتیازگیری در بازی با آمریکا بود و با تعامل جدیدی که بین روسیه و آمریکا برقرار شده، روسیه به طور قطع آمریکا را بر ایران ترجیح خواهد داد و این مسئله را در همصدا شدن با غرب در صدور قطعنامه ۱۹۲۹ علیه ایران نشان داد.

۴. روابط چین و آمریکا از دوران جنگ سرد تا کنون

ایالات متحده آمریکا همواره با ناسیونالیست‌ها و حکومت چیانکایچک روابط صمیمانه و گرمی داشته است. با پیروزی انقلاب سوسیالیست و تأسیس جمهوری خلق چین که منجر به فرار ناسیونالیست‌ها به تایوان گردید، همچنان این پشتیبانی ادامه داشت (طاهری امین، ۱۳۸۰، ۲۴۲). این مسئله باعث تیرگی و سردی روابط دو کشور شد.

با دیپلماسی پینگ‌پنگ و تلاش‌های هنری کسینجر وزیر خارجه وقت و سفر نیکسون، رئیس‌جمهور آمریکا، به پکن، از سال ۱۹۷۲ باب جدیدی در روابط دو کشور برقرار گردید. سپس به موجب اعلامیه شانگهای، آمریکا سیاست «چین واحد» را مورد تأیید قرار داد. به دنبال آن و با کوشش طرفین، کم‌کم روابط نسبتاً دوستانه‌ای برقرار شد. در اواخر دهه هفتاد در کوششی مشترک به منظور رویارویی با خطر توسعه‌طلبی شوروی در آن زمان، نوعی روابط استراتژیک برقرار گردید (آزاد، ۱۳۷۸، ۲۰۱). با وجود این، از اوایل سال ۱۹۸۹ به علت کاهش خطر شوروی، ارزش استراتژیک چین از نظر آمریکا کم شد، لذا آمریکا به بهانه واقعه چهارم ژوئن، یکسری^۱ تحریم‌هایی را بر چین تحمیل نمود. بدین ترتیب روابط دو کشور مجدداً سرد شد.

۱. اعتراضات میدان «تیان آن من» در سال ۱۹۸۹ رشته‌ای از تظاهرات بود که به رهبری دانشجویان، روشنفکران و فعالان کارگری در جمهوری خلق چین در فاصله ۱۵ آوریل تا ۵ ژوئن ۱۹۸۹ اتفاق افتاد. شرکت‌کنندگان در آن به طور کلی نسبت به حکومت حزب کمونیست چین معترض بودند و اعتراضات آنان از انتقادهای جزئی تا استقرار دموکراسی کامل و آزادی‌های گسترده‌تر را در بر می‌گرفت. گرانی‌گاه تظاهرات میدان تیان آن من در پکن بود. یورش نظامی دولت بر معترضان منجر به کشته و زخمی شدن شمار زیادی از شهروندان شد. آمار تلفات از ۳۰۰-۲۰۰ تن و ۸۰۰-۴۰۰ تن متفاوت است. به دنبال این اعتراضات، دولت چین اقدام به دستگیری گسترده به منظور سرکوب معترضان و حامیان آنها و تهاجم نظامی به سایر اعتراضات در سراسر چین و ممنوعیت فعالیت رسانه‌های خارجی در کشور و کنترل شدید پوشش خبری در رسانه‌های این کشور کرد. در زبان چینی، این رخداد تحت عنوان جنبش یا واقعه چهارم ژوئن شناخته می‌شود.

اگر چه بوش (پدر) اظهار داشت به جای منزوی کردن چین بایستی «تماس‌های سازنده» داشت، اما به علت قطع کلیه تماس‌ها در سطح بالا، روابط دو کشور در زمان ریاست جمهوری وی به حالت وقفه درآمد. کلینتون برای اینکه نشان دهد بیشتر از بوش به مسئله حقوق بشر اهمیت می‌دهد، بعد از احراز پست ریاست جمهوری در سال ۱۹۹۳، حقوق بشر را اصل مهم سیاست آمریکا نسبت به چین قرار داد و تمدید آن را ضروری دانست. بدین ترتیب این مسائل باعث هر چه سردتر شدن روابط دو کشور گردید.

از آنجا که چین با مداخله آمریکا در امور داخلی خود مخالف می‌باشد، آمریکا در تحمیل عقاید خود به چین شکست خورد لذا کلینتون به منظور نجات خود و کشورش از وضعیت بن-بست پیش آمده، در سپتامبر ۱۹۹۳ «سیاست ممتد و بسیط» با چین را اعلام نمود و در نوامبر همان سال در سیاتل با جیانگ زمین، رئیس‌جمهور چین، ملاقات کرد. این ملاقات باعث افزایش تفاهم و درک متقابل بین طرفین شد و اعلام نمودند که به منظور حفظ و بهبود روابط بایستی کوشش به عمل آورند و لذا دور جدیدی از روابط آغاز گردید.

از ماه مه سال ۱۹۹۴ که اهمیت چین بخصوص بازار عظیم آن برای اقتصاد آمریکا مشخص شد، کلینتون در مه ۱۹۹۴ اعلام کرد که قرارداد کامله الوداد بدون شرط تمدید شده و این قرارداد ارتباطی به مسئله حقوق بشر ندارد. این موضوع عاملی در جهت توسعه روابط دو جانبه بود. کلینتون به هنگام اعلام این تصمیم، اظهار داشت:

نشان داده شده است این سیاست بدون فایده بوده و لذا آمریکا تصمیم

به تغییر آن گرفته است (طاهری امین، ۱۳۸۰، ۲۴۲).

تصمیم فوق مانع بزرگ مبادلات تجاری و اقتصادی بین دو کشور را حذف و باعث توسعه روابط شد.

به‌طور کلی دهه ۱۹۹۰ را می‌توان دوران شکل‌گیری الگوی جدید روابط چین و آمریکا دانست، الگویی که تاکنون نیز با فراز و فرودهایی تداوم یافته است. در این دهه به تدریج دو کشور از شوک ناشی از پایان جنگ سرد و فروری بنیان‌های تعامل استراتژیک خارج شدند و با تکیه بر متغیرهای عینی و ذهنی جدید، به ویژه وابستگی متقابل اقتصادی، «همکاری و رقابت استراتژیک» را به عنوان الگوی جدید روابط دو جانبه شکل دادند.

در ابتدای هزاره جدید، تغییرات وسیعی در سطوح تصمیم‌سازی در ایالات متحده و چین رخ داد. نسل جدیدی از تصمیم‌سازان و رهبران در ایالات متحده به قدرت رسیدند که نومحافظه‌کاران لقب گرفتند. اینان با پیگیری سیاست‌های کاملاً متفاوت با دوران کلینتون، دوره‌ای جدید را در حیات سیاسی آمریکا رقم زدند. با دقت در تفکر و رویکرد نومحافظه‌کاران، می‌توان دریافت که ایالات متحده در ابتدا رویکردی تهاجمی در قبال چین اتخاذ کرده بود.

نوسازی ساختار نظامی چین، روند فزاینده کسری موازنه تجاری آمریکا با این کشور و مسئله تایوان، از جمله مسائل مشکل‌آفرین در روابط پکن- واشنگتن محسوب می‌شد (پنگ، ۱۳۸۳). نموده‌های این رویکرد در ابتدای دوره بوش را در تقویت مناسبات با تایوان، بحث فروش هیجده میلیارد دلار تسلیحات به این کشور و این جمله بوش که «ایالات متحده موظف به حمایت از تایوان است و چین باید این مسئله را درک کند»، به روشنی می‌توان دید (شریعتی‌نیا، ۱۳۸۸، ۹۶). تاریخ سیاست بین‌الملل نشان می‌دهد که حوادث و اتفاقات، بارها سیر روابط کشورها را دچار تغییر ساخته است. روابط چین و آمریکا نیز از این قاعده مستثنی نیست. وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر، نه تنها روندهای کلان سیاست بین‌الملل را متأثر از خود ساخت، بلکه بر روابط کشورها من جمله چین و ایالات متحده تأثیرات تعیین‌کننده‌ای گذاشت. حادثه ۱۱ سپتامبر در سوق دادن روابط این دو به سوی همکاری، نقش مهمی داشت. هنگامی که بوش در ژانویه ۲۰۰۱ رئیس‌جمهور آمریکا شد، انتظار طبیعی آن بود که روابط چین- آمریکا رو به وخامت گذارد، زیرا مشاورین بوش ضمن انتقاد از سیاست کلینتون در پی‌ریزی «مشارکت استراتژیک» با چین و نیز «ابهام استراتژیک» در قبال تایوان، چین را به عنوان «رقیب استراتژیک» در سیاست خارجی ایالات متحده باز تعریف نمودند. چین در این دوره سعی داشت با برخوردی منعطف، فشارهای آمریکا را خنثی سازد اما وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر، فضای روابط دو کشور را دچار تغییرات جدی کرد. حادثه ۱۱ سپتامبر و کانونی شدن تروریسم به مثابه تهدید عمده در سیاست بین‌الملل، نگاه تیم سیاست خارجی بوش را از تهدیدات بالقوه و دراز مدت به سوی تهدیدات آنی تغییر داد. پس از این حادثه، ایالات متحده تلاش فراوانی جهت ایجاد یک ائتلاف جهانی علیه تروریسم به کار برد. در این میان، چینی‌ها از آنجا که همکاری و روابط با ثبات آمریکا را در راستای استراتژی کلان خود می‌دانند، با فرصت‌سازی و نمایاندن اهمیت خود به ایالات متحده، برای بهبود مناسبات دوجانبه تلاش کردند که از سوی آمریکایی‌ها به گرمی مورد استقبال واقع شد (اشمیت، ۱۳۸۸، ۱۶۷).

حمایت چین از آمریکا در جنگ علیه تروریسم، به تدریج تأثیرات خود را بر روابط دو کشور گذاشت. کالین پاول در ژوئن ۲۰۰۲ رسماً از نقش سازنده چین در جنگ علیه تروریسم تقدیر کرد.

از آن مقطع به بعد، بوش از دامن زدن به جو مخاصمه با چین خودداری کرد و عبارت «رقیب استراتژیک» را که در آغاز برای توصیف موضع ایالات متحده در قبال چین به کار می‌برد، کنار گذاشت. به علاوه، بوش هنگامی که در فوریه ۲۰۰۲ برای شرکت در اجلاس اپک به شانگهای رفت، از چین به عنوان قدرتی بزرگ یاد کرد و اظهار امیدواری نمود که کشورش با چین «روابطی سازنده» داشته باشد. او هم چنین لحن خود پیرامون مسئله تایوان را که در

ابتدای ریاست جمهوری‌اش آشکارا تند و علیه چین بود، تغییر داد و از «واقع بینی» در نگاه به آن کشور سخن گفت. بنابراین، می‌توان گفت که حادثه ۱۱ سپتامبر با تغییر نگاه ایالات متحده به تهدیدات، راه را برای بهبود روابط چین- آمریکا هموار ساخت. به طوری که منجر به تثبیت الگوی همکاری و رقابت با غلبه وجه همکاری جویانه در روابط دو کشور شد. البته نقش این حادثه در حد کاتالیزور بود. عامل اصلی بازگشت ثبات به روابط دو کشور، منافع مشترک رو به تزاید بود (شریعتی‌نیا، ۱۳۸۸، ۹۸).

در قالب این الگو، دو کشور در بعضی حوزه‌ها همکاری داشتند و در حوزه‌های دیگر رقابت را تداوم بخشیده‌اند. این الگو در دوران اوباما نیز تداوم یافته است.

بعد از روی کار آمدن اوباما، بر خلاف تغییرات محسوسی که در روابط روسیه و آمریکا ایجاد شد، روابط چین و آمریکا چندان تغییری نداشته و حتی در برخی مواقع تیره‌تر نیز گردیده است. در یک‌سال اول ریاست جمهوری اوباما، آمریکا سعی داشت موارد تنش‌زا بین چین و آمریکا را مطرح نکند، در این راستا زمانی که هیلاری کلینتون در اولین سفر خارجی خود به چین رفت، از اظهار نظر مستقیم درباره اوضاع حقوق بشر در این کشور خودداری کرد. باراک اوباما هم در راستای چنین رویکردی، دیدار با دالایی لاما، رهبر ناراضیان تبتی، را به تعویق انداخت.

اما از سال میلادی جدید (۲۰۱۰) شاهد تغییر رویکرد دو کشور و افزایش تنش بین آنها بودیم. ابتدا هیلاری کلینتون، از تهدید گوگل برای خروج از چین پشتیبانی کرد و از ایجاد "پرده اطلاعاتی" سخن گفت که شنونده را به یاد اصطلاح "پرده آهنین" در زمان جنگ سرد می‌انداخت. دولت چین در آن زمان اعلام کرد که این یک موضوع تجاری است و به دولت‌ها مربوط نمی‌شود. پس از آن، اوباما با تأیید قرارداد فروش ۶.۴ میلیارد دلاری فروش اسلحه به تایوان، اوضاع را پیچیده‌تر کرد. در مقابل، چین همکاری‌های نظامی خود با آمریکا را لغو نمود و برای نخستین بار تهدید کرد که شرکت‌های آمریکایی درگیر در معامله با تایوان را تنبیه خواهد کرد.

پس از آن، هیلاری کلینتون، چینی‌ها را تهدید کرد که اگر در موضوع هسته‌ای ایران با غرب همکاری نکنند، ممکن است از نظر سیاسی منزوی شوند. سپس چینی‌ها اعلام کردند که اگر اوباما، طبق برنامه قبلی، با دالایی لاما ملاقات کند، روابط دو کشور آسیب جدی خواهد دید (فراز و نشیب روابط آمریکا و چین در دوران ریاست جمهوری باراک اوباما، ۱۳۸۹).

در توجیه سیاست نرمش آمریکا در مقابل چین در سال نخست ریاست جمهوری اوباما و تغییر این سیاست در سال دوم، باید گفت: سیاست خارجی ایالات متحده به طور پیوسته میان "هویج" و "چماق" در حرکت است و بدیهی است که هیچ‌یک از این دو سیاست به تنهایی موفق نخواهند بود.

علی‌رغم اختلافات چین و آمریکا در موارد یاد شده و به‌وجود آمدن برخی تنش‌ها در روابط دو کشور، همکاری اقتصادی، تجاری و انرژی، بخش مهمی از روابط چین و آمریکا را تشکیل می‌دهد و برای پیشبرد رشد اقتصادی دو طرف و توسعه پایدار، بسیار حائز اهمیت است. چین سعی دارد همچنان مسیر توسعه اقتصادی را همچون گذشته بدون وارد شدن به مسائل تنش‌زا و تأثیرگذار در روابط دو کشور ادامه دهد.

لذا رئیس‌جمهور چین در پایان دیدار با همتای آمریکایی خود در کانادا، با نادیده گرفتن اختلافات دو کشور در زمینه‌های مختلف و سردی روابط این دو، بر ضرورت حفظ اتحاد پکن و واشنگتن به منظور مقابله با چالش‌های جهانی تأکید کرد. رئیس‌جمهور چین در ادامه تصریح کرد: "ما همچنین باید ارتباط و هماهنگی خود را با طرف آمریکایی در زمینه مسائل منطقه‌ای و بین‌المللی مهم تقویت کنیم."

رئیس‌جمهور چین در پایان تصریح کرد: "ما با چالش‌های زیادی در جهان مواجه هستیم و ضرورت دارد که با آمریکا متحد بمانیم" (اتحاد چین و آمریکا برای مقابله با چالش‌های جهانی ضروری است، ۱۳۸۹).

اوباما نیز اظهار داشته؛ رابطه بین آمریکا و چین قرن ۲۱ را شکل خواهد داد که آن را همانند هر رابطه دوجانبه دیگری در جهان حائز اهمیت می‌کند.

با توجه به آنچه که آمد، می‌توان روابط چین و آمریکا را همواره در قالب «رقابت و همکاری استراتژیک» قرار داد که زمانی این رقابت به‌وجود آورنده تنش‌هایی بین دو کشور شده است و زمانی «همکاری»، وجه غالب روابط دو کشور گردیده است و در این میان در صورت بالا رفتن تنش بین دو کشور، این کشور چین بوده که همواره خواهان حفظ روابط و عدم افزایش تنش در روابط بین خود با آمریکا در حوزه‌های مختلف شده است.

۵. الزامات تعامل چین با آمریکا

چین قبل و بعد از فروپاشی نظام دو قطبی، پایه سیاست خارجی خود را بر تقویت همبستگی و همکاری با دیگر کشورهای پیشرفته بنا نهاده تا از این طریق، هم از بلوک‌بندی علیه خود جلوگیری نماید و هم زمینه را برای چند قطبی ساختن ساختار نظام بین‌الملل آماده کند و هم محیط را برای رشد و توسعه اقتصادی‌اش، مساعد نماید (آزاد، ۱۳۷۸، ۲۲۵). لذا در قالب استراتژی کلان سیاست خارجی چین، گسترش روابط با قدرت‌های بزرگ و ایجاد میزانی از هماهنگی با نظام بین‌الملل، از اولویت‌های اساسی این کشور است؛ اولویتی که روابط آن با کشورهایی چون ایران را دچار محدودیت می‌کند.

به موازات پیشبرد توسعه اقتصادی، روابط چین و قدرت‌های بزرگ نیز ارتقاء یافته و به نقاط اتصال این کشور با این قدرت‌ها آشکارا افزوده شده است که البته طبیعی به نظر می‌رسد، زیرا پیشبرد فرایند توسعه در هر کشور، نیازمند منابع است و لاجرم بخش مهمی از این منابع باید از محیط بین‌المللی کسب شود. طبیعی است که در این محیط، قسمت عمده‌ای از منابع نزد قدرت‌های بزرگ است و دست یافتن به آن نیازمند برقراری و افزایش نقاط اتصال به این قدرت‌هاست. حرکت پرسرعت چین در ریل توسعه در بیش از دو دهه اخیر، نیاز آن به منابع بین‌المللی لازم را به شدت افزایش داده است؛ نیازی که عمدتاً از ایالات متحده، اتحادیه اروپا و ژاپن تأمین شده و می‌شود. این منابع را می‌توان شامل سرمایه‌گذاری، بازارهای صادرات کالا، کمک‌های توسعه‌ای، وام (چه توسط خود این قدرت‌ها و چه به واسطه نهادهایی که اینان بر آن مسلطاند مانند بانک جهانی) و کمک‌های علمی و فنی دانست.

چین با دارا بودن سریع‌ترین اقتصاد در حال رشد، و ایالات متحده به عنوان بزرگ‌ترین و پیشرفته‌ترین اقتصاد جهان، طبیعتاً از حوزه‌های پر اهمیت و گسترده‌ای برای همکاری با یکدیگر برخوردارند.

افزون بر این، تداوم استراتژی کلان چین در دوره رهبران نسل چهارم که مرکز ثقل آن پیشبرد توسعه اقتصادی است، از یک سو و منافع ناشی از روابط اقتصادی با چین برای آمریکا از دیگر سو، به گسترش این همکاری‌ها کمک کرده است. شاهد این مدعا، افزایش سریع روابط تجاری به عنوان مهم‌ترین شاخص همکاری‌های اقتصادی دو کشور در سال‌های اخیر می‌باشد (شریعتی نیا، ۱۳۸۸، ۹۹).

سال‌هاست ایالات متحده، از شرکای اصلی تجاری چین و نیز از مهم‌ترین سرمایه‌گذاران خارجی در این کشور محسوب می‌شود. از سوی دیگر در حال حاضر، چین بزرگ‌ترین کشور سرمایه‌گذار در آمریکا و یکی از صادرکنندگان عمده به آن کشور است (تقفی عامری، ۱۳۸۵). اهمیت حفظ و گسترش پیوند با آمریکا از منظر چین هنگامی روشن‌تر می‌گردد که به دو نکته توجه داشته باشیم:

۱. اقتصاد عمده‌تأ تجاری چین، به حفظ و گسترش این پیوند نیاز مبرم دارد. ضربه کوتاه و شدیدی که چین از ناحیه بحران اقتصادی متحمل شد، ثابت می‌کند که رشد اقتصادی آن هنوز متکی به تقاضای مصرف‌کنندگان در آمریکا، اروپا و ژاپن است و تا مدتی در آینده نیز وضع به همین منوال خواهد بود (راه ناهموار روابط آمریکا و چین، ۱۳۸۹).

۲. تداوم توسعه اقتصادی، ابزار اصلی مشروعیت‌ساز برای حزب کمونیست چین است و با تداوم حاکمیت این حزب بر حیات سیاسی جامعه چین نسبت مستقیم دارد.

در چنین فضایی، چین از راه‌های مختلف به فکر گسترش و تحکیم این پیوندها است که طبیعتاً نیازمند همکاری با قدرت‌های بزرگ در عرصه بین‌المللی است، به ویژه پیرامون موضوعاتی که برای این قدرت‌ها واجد اهمیت و حساسیت بسیاری است. خاورمیانه به طور عام و ایران به طور خاص، یکی از مهم‌ترین این موضوعات است و چین ناگزیر است برای حفظ و گسترش پیوندهای خود با قدرت‌های بزرگ میزانی از همکاری را با آنها نشان دهد (شریعتی‌نیا، ۱۳۸۵، ۲۰). لذا در برهه‌های مختلف زمانی، چین، در اتخاذ مواضع خود کمابیش تحت تأثیر آمریکا بوده و با وجود اینکه تلاش دارد موضعی مستقل بگیرد، اما به لحاظ حجم روابطی که با این کشور در زمینه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و فنی دارد، نمی‌تواند به فشارهای آمریکا در تدوین سیاست خویش در قبال این موضوع بی‌اعتنا باشد.

۶. تأثیر تحولات روابط چین و آمریکا بر پرونده هسته‌ای

بحران هسته‌ای ایران یکی دیگر از بحران‌های پراهمیت بین‌المللی است که در آن چین و آمریکا وارد همکاری با یکدیگر شده‌اند.

در دوران حاضر که موضوع بحث این مقاله می‌باشد، بار دیگر تغییرات در سیاست خارجی اضلاع مثلث (چین، آمریکا و برنامه هسته‌ای ایران)، فضای جدیدی را در تعاملات آنها رقم زده است. ایالات متحده پس از ۱۱ سپتامبر، سیاست مبارزه با تروریسم و جلوگیری از تکثیر تسلیحات کشتار جمعی را اولویت اول سیاست خارجی خود قرار داد و خاورمیانه را کانون اصلی شیوع این تهدیدات تلقی کرد و بر دگرگون ساختن روندهای آن متمرکز شد. در این چهارچوب، ایران به عنوان عضوی از محور شرارت تلقی شد؛ محوری که تغییر نظام سیاسی کشورهای آن با توسل به زور در دستور کار قرار گرفت.

در ضلع دیگر، برنامه هسته‌ای ایران وارد مراحل حساس‌تری شد و یکی از مهم‌ترین بحران‌های بین‌المللی پیرامون آن شکل گرفت. این وضعیت با برآمدن دولت نهم و تغییر رویکرد سیاست خارجی ایران، شکل حادثی به خود گرفت.

در ضلع سوم، یعنی روابط چین و ایالات متحده (همان گونه که در سطور بالا اشاره شد)، در دوران پس از ۱۱ سپتامبر، در قالب الگوی «همکاری و رقابت استراتژیک» دنبال شد اما این بار وجه همکاری‌جویانه در آن غلبه پیدا کرد. فضای پس از ۱۱ سپتامبر، با کاهش فشارهای آمریکا بر چین، گشایشی استراتژیک برای این کشور ایجاد کرد تا بتواند اهداف خود را پی‌گیری نماید. در واقع، تمرکز آمریکا بر خاورمیانه، یکی از شانس‌های بزرگ سیاست خارجی چین در این دوران به شمار می‌آید.

با تغییر در اهداف و رویکردهای سیاست خارجی ایران، آمریکا و چین، از یک سو، فضای روابط ایران و آمریکا به سوی جنگ لفظی و شدت گرفتن احتمال درگیری نظامی سوق یافت و از دیگر سو، ماه غسل روابط چین و آمریکا آغاز شد.

طبیعی است در چنین فضایی، امکان همکاری و هماهنگی میان چین و آمریکا، به ویژه در مسائل حساس بین‌المللی، بیش از پیش مهیا گردد.

نماد اصلی همکاری و هماهنگی چین و ایالات متحده برای اعمال فشار بر ایران را می‌توان در روند پرونده هسته‌ای ایران در شورای امنیت سازمان ملل متحد مشاهده کرد. با ارجاع پرونده ایران به این شورا، بحث‌ها پیرامون نقش چین و روسیه در مقابله با اعمال تحریم علیه ایران بالا گرفت و چین در آزمونی دشوار برای انتخاب میان ایران و آمریکا قرار گرفت. دشواری این آزمون بدان لحاظ بود که همواره چین تلاش داشت در میانه روابط ایران و آمریکا قرار گیرد و از تأثیرات منفی مناقشه این دو بر روابط خود با هر یک از آنها بکاهد.

اما روند پرونده هسته‌ای ایران در شورای امنیت، چین را وادار به انتخاب کرد و نهایتاً چهار قطعنامه این شورا با رأی مثبت این کشور همراه بود. آرای چین در این قطعنامه‌ها، مهر پایانی بر بحث‌های مربوط به ائتلاف ایران- چین زد و نشان داد که این کشور ایفای نقش «سهام‌دار مسئول» در نظام بین‌الملل آمریکا محور را، بر سایر گزینه‌ها ترجیح می‌دهد.

جان نگرو پونته، معاون سابق وزیر خارجه آمریکا، در مصاحبه‌ای در سال ۲۰۰۸ با وبسایت شورای روابط خارجی آمریکا، تأکید کرد:

چین در مسئله هسته‌ای ایران با ایالات متحده هم‌سوئی دارد. آمریکا به حمایت چین در ممانعت از تبدیل شدن ایران به کشوری دارای تسلیحات هسته‌ای اعتماد دارد. موافقت چین با سومین دور تحریم‌های سازمان ملل متحد علیه ایران، حاکی از این است که به رغم وجود برخی اختلافات از جمله سرمایه‌گذاری چین در بخش انرژی ایران، این کشور با ما در مواجهه با این موضوع هم‌سو است. یقیناً چینی‌ها خواهان ایران برخوردار از سلاح هسته‌ای نیستند (شریعتی نیا، ۱۳۸۸، ۱۳۹).

پس از تصویب تحریم‌ها، چین در پی محدودسازی روابط اقتصادی خود با ایران برآمد و به ویژه معاملات بانکی دوکشور را با تضيیقاتی روبرو ساخت. بانک‌های چین که عمدتاً دولتی‌اند، به تدریج از گشایش اسناد اعتباری برای بازرگانان ایرانی خودداری کردند. نکته پر اهمیت آنکه این تضيیقات به دلیل فشارهای آمریکا و منافع گسترده بانک‌های چینی در ایالات متحده صورت گرفت.

شدت گرفتن محدودیت‌های بانکی چین علیه ایران باعث شکنندگی‌هایی در روابط دو کشور شد. در نشست سالانه اتاق مشترک بازرگانی ایران و چین در تهران در ابتدای سال

۲۰۰۸، مهدی میرابوطالبی، سرپرست معاونت اقتصادی وزارت امور خارجه، با اشاره به این محدودیت‌ها، تاکید کرد که:

متأسفانه سیستم بانکی ایران و چین دست‌خوش مسائل سیاسی شده و تحت تأثیر آمریکا قرار گرفته است. این موضوع در روابط بانکی دو کشور خدشه وارد می‌کند و باید از طرف چینی‌ها حل شود. ما با کشتی به چین نفت می‌فروشیم، ولی به دلیل مناقشات بانکی، پول آن را نمی‌توانیم دریافت کنیم؛ پول نفت را نیز نمی‌توانیم با کشتی وارد کنیم... چین باید بداند که ایران سال‌ها با غرب مراوده داشته است؛ زیر ساخت‌های تجاری ما غربی است ولی اکنون برای چین فرصت مناسبی فراهم شده تا با ایران مراوده داشته باشد و چین باید از این فرصت استفاده کند... ما روابطمان را بیش از این گسترش نمی‌دهیم. ما دنبال توسعه نیستیم. ما کارهای توسعه‌ای مان را انجام داده‌ایم؛ حالا آنها باید تلاش کنند.

اسدالله عسگرآولادی، رئیس اتاق بازرگانی مشترک ایران-چین نیز در این نشست، اظهارات مشابهی پیرامون محدودیت‌های تجاری اعمال شده از سوی چین ابراز داشت:

ما می‌خواهیم از چین خرید کنیم اما چطور باید پول آن را پرداخت کنیم؟ آیا باید پول را در کیسه بریزیم یا در جیب خود قرار دهیم و به چین بیاوریم یا امروز در قرن بیست و یکم می‌توانیم از سیستم بانکی پول را پرداخت کنیم... از شما (چینی‌ها) می‌خواهیم با ما برخورد سیاسی نکنید. اگر فشار غرب ما را وادار کند دستمان را بالا ببریم، دیگر به طرف چین نمی‌رویم. وقتی غرب به ما اخم کرده است، چین لبخند را از ایران دریغ نکند.

بیان چنین اظهاراتی از سوی مقامات دولتی و بخش خصوصی ایران، آشکارا شدت محدودیت‌های اعمالی از سوی چین را نشان می‌دهد.

در حوزه قراردادهای نفت و گاز به عنوان پایه روابط دو کشور نیز، چینی‌ها با تشدید بحران هسته‌ای ایران، عملاً وارد اجرای این قراردادها نشدند. بی‌شک، فشارهای ایالات متحده و تشدید فضای تخاصم و تنش در روابط ایران و ایالات متحده، مهم‌ترین عامل در وقوع چنین وضعیتی است. بر این مبنای می‌توان گفت که وضعیت مثلث، تا حد زیادی محدوده روابط ایران و چین را تعیین می‌کند. چینی‌ها روابط خود با بازیگران مهم بین‌المللی و منطقه‌ای را در چهارچوب‌های مختلفی از مشارکت استراتژیک تا دوستی و همکاری تعریف کرده‌اند.

روابط آنان با کشورهای بالنسبه هم وزن ایران چون پاکستان، آفریقای جنوبی و عربستان در قالب همکاری استراتژیک قرار دارد. اما آنان علی‌رغم تمایل مقامات ایرانی، از دادن عناوین

مشابه به روابط خود با ایران طفره می‌روند؛ طفره رفتنی که فشارها و حساسیت‌های ایالات متحده و مجموعه غرب مهم ترین عامل ایجاد آن است.

تصور عموم، به ویژه در سطح رسانه‌ای، بر آن است که به دلیل گسترش برق‌آسای روابط تجاری ایران و چین و تبدیل شدن چین به شریک اول تجاری کشورمان، روابط در سایر حوزه‌ها به ویژه در تعاملات استراتژیک نیز به موازات این روند گسترده شده است؛ حال آنکه تقریباً عکس قضیه صادق است.

روابط تجاری و استراتژیک کشورها مانند ظروف مرتبط نیست که تغییر در یکی، لزوماً تأثیرات مشابهی بر سایر حوزه‌ها بر جای بگذارد. واقعیت آن است که علی‌رغم گسترش صد در صدی روابط اقتصادی ایران - چین در سه سال اخیر، تعامل استراتژیک دو کشور رو به کاهش گذارده است. کاهش تعامل استراتژیک بدان دلیل است که حوزه اقتصاد و سیاست در موارد مهمی واجد منطبق متفاوتی هستند.

حجم روابط تجاری چین و آمریکا بر مبنای آمارهای سال ۲۰۰۸ بالغ بر ۳۵۶ میلیارد دلار و با اتحادیه اروپا، این رقم بیش از ۳۰۰ میلیارد دلار است. اگر این ارقام را با ۲۵ میلیارد دلار روابط تجاری ایران - چین مقایسه کنیم، تفاوت معناداری را متوجه می‌شویم؛ تفاوتی که می‌تواند آثار خود را بر الگوی مثلث فوق‌الذکر بر جای بگذارد (شریعتی نیا، ۱۳۸۸، ۱۴۰).

چین در دوره پسامائو و به ویژه پس از جنگ سرد، از سیاست‌های مبتنی بر ایدئولوژی فاصله گرفته و یک سیاست کاملاً عمل‌گرا بر مبنای کسب حداکثر سود اقتصادی را اتخاذ کرده است؛ چین در قبال موضوع هسته‌ای ایران نیز یک سیاست عمل‌گرا در پیش گرفته است. به این صورت که ضمن اجتناب از مداخله فعال و جدی در این موضوع بحث‌انگیز، سعی می‌کند موضعی اتخاذ کند که منافع اقتصادی‌اش در ایران، خاورمیانه و جهان به‌ویژه در رابطه با طرف‌های اصلی تجاری خود یعنی آمریکا، اتحادیه اروپا و ژاپن دچار آسیب نشود و مجبور نباشد میان ایران و شرکای اصلی تجاری خود، یکی را انتخاب کند. لذا چین خواهان حل مسالمت‌آمیز این موضوع از طریق گفتگو و مذاکره است. اما در صورت چالش میان ایران و قدرت‌های عمده بین‌المللی، چین بیش از آنکه بخواهد از ایران حمایت کند و منافع سرشار حاصل از مناسبات اقتصادی خود را با آن قدرتها فدای مناسبات خود با ایران کند، جانب شرکای اصلی را خواهد داشت (قهرمان‌پور، ۱۳۸۷، ۲۹۱).

با توجه به مواردی که آمد، بعید به نظر می‌رسد وضعیت فعلی مثلث ایران - چین - آمریکا تا آینده نزدیک دست‌خوش تحول آشکاری گردد. زیرا از یک سو ایران حاضر به پرداخت هزینه است و از دیگر سو، ایالات متحده، مجموعه غرب و اسرائیل از تمامی اهرم‌های خود، از تحریم تا تهدید به حمله نظامی بهره می‌گیرند تا ایران را از دستیابی به اهداف خود باز دارند.

در ضلع سوم، چین در راستای استراتژی کلان خود، ثبات و همکاری در روابط با ایالات متحده و سایر قدرت‌های بزرگ را گزینه برتر می‌داند و تلاش دارد خود را به عنوان «سهام‌دار مسئول» در نظام بین‌الملل تصویرسازی نماید. طبیعی است که سهام‌دار مسئول در نظم غرب محور نمی‌تواند با کشورهای که از سوی غرب به صورت تهدید تصویرسازی می‌شوند، روابط ویژه‌ای برقرار سازد. بنابراین، می‌توان گفت که روابط همکاری جوانه چین با قدرت‌های بزرگ، به ویژه قدرت‌های غربی و به خصوص ایالات متحده، محدودیت‌های مهمی در روابط ایران و چین ایجاد می‌کند.

با عنایت به این مسائل، علی‌رغم افزایش تنش میان آمریکا و چین در دوره اوباما، شاهد همکاری چین در صدور قطعنامه ۱۹۲۹ شورای امنیت علیه ایران بودیم.

در روند صدور قطعنامه اخیر علیه ایران، در شرایطی که واشنگتن و تروئیکای اروپایی سرخوش از همراهی مسکو به فکر پیش‌نویس قطعنامه جدید تحریمی علیه ایران بودند، هرچند این بار نیز مخالفت‌هایی را از سوی پکن شاهد بودیم، اما علی‌رغم مخالفت‌های اولیه چین با آمریکا در اعمال تحریم‌ها علیه ایران، با توجه به سیاست عدم درگیری چین با قدرت‌های بزرگ، در نهایت همانند گذشته، چین مجبور به همراهی با غرب گردید.

از طرفی مخالفت‌های اولیه چین با فشارهای غرب علیه ایران را می‌توان با نگاه چین به مسئله هسته‌ای ایران به عنوان عاملی برای کسب امتیاز از آنها توجیه نمود. تاکنون در یک زمان واحد، شاهد نبوده‌ایم که هم روسیه و هم چین به همکاری مستحکم با آمریکا اقدام کنند چرا که در این صورت ممکن است فضای بازی ایران را از دست بدهند. به نظر می‌رسد که روسیه و چین برای ایفای نقش در مسئله هسته‌ای ایران، به شکلی تلویحی تقسیم کار کرده‌اند؛ چندان تفاوتی ندارد که کدام طرف در جریان مذاکرات هسته‌ای ایران مکث یا توقفی را سبب شود چرا که هر کدام که مکثی را در این روند ایجاد کنند، عملاً نتیجه حاصله برای همه طرف‌های درگیر در مسئله هسته‌ای ایران مشابه است. آنچه مشخص است اینکه در معادلات استراتژیک چین و روسیه، امتیازگیری از غرب بر سر موضوع هسته‌ای ایران مطرح است؛ هر دو کشور تلاش دارند در شرایط مختلف با کارت ایران در مقابل غرب بازی کرده و هر زمان که احساس نیاز کردند، به همکاری بیشتر با غرب بپردازند و هر زمان که مشکلی با غرب داشتند، گرایش مخالف را انتخاب کنند.

این تقسیم کار تلویحی میان روسیه و چین، فضایی را ایجاد کرده که در شرایط مختلف هر طرف بتواند نقش مقابل آمریکا را ایفا کند.

باید توجه داشت که با تغییر شرایط، ممکن است نقش‌ها نیز تغییر کند، زمانی را هم شاهد بوده‌ایم که در بحث هسته‌ای ایران، چین همکاری بیشتر با آمریکا را انتخاب کرده و روسیه ساز مخالف را به صدا درآورده است.

با توجه به آنچه گفته شد، چین به نظر می‌رسد که در سیاست چین در قبال پرونده هسته‌ای ایران سه دسته ملاحظات اساسی وجود دارند که مقام‌های آن کشور بر اساس آن به تصمیم‌گیری می‌پردازند:

۱. چین به روابط بلندمدت خویش با ایران به عنوان یک قدرت منطقه‌ای مشرف بر خلیج فارس و دریای خزر و همچنین به عنوان منبعی مهم برای تأمین انرژی خویش در آینده ارج می‌نهد.
۲. چین در تعامل گسترده تجاری و بازرگانی با آمریکا و اروپاست و نمی‌خواهد که در مسیر رسیدگی به پرونده هسته‌ای ایران، به روابط مزبور که در جهت پیشبرد اهداف راهبردی آن کشور برای تبدیل شدن به یک ابرقدرت اقتصادی می‌باشد، لطمه‌ای وارد شود.
۳. چین در موضع‌گیری‌های خود در قبال پرونده هسته‌ای ایران سعی می‌نماید تا ضمن پشتیبانی از اصول پیمان منع اشاعه تسلیحات هسته‌ای، وجهه آن کشور به عنوان یک قدرت مسئول و در حال ظهور دچار خدشه نگردد (تقنی عامری، ۱۳۸۵).

لذا علی‌رغم نرمش‌پذیری کمتر چین در قبال تلاش‌های جدید آمریکا برای تصویب تحریم‌های شدید علیه ایران، و تأکید پکن بر ضرورت ادامه گفت‌وگوهای سیاسی با تهران و حل مسالمت‌آمیز مسئله هسته‌ای، در صورت فشارهای آمریکا بر چین برای همراه شدن با غرب علیه برنامه هسته‌ای ایران، چین در آینده نیز همچون گذشته همراه شدن با آمریکا را بر تقابل با آن ترجیح خواهد داد. به عبارتی، الزامات و تعهدات جهانی چین در روابط با غرب به ویژه در برخورد با تهدیدات مشترک جهانی مایه امیدواری آمریکا و اروپا برای جلب حمایت آن در مقابله احتمالی با ایران خواهد بود.

نتیجه

در دهه ۹۰ و پس از فروپاشی شوروی، آمریکا تلاش زیادی کرد تا نظام تک قطبی و نظم نوین جهانی را شکل دهد اما این نظم هیچ‌گاه شکل نگرفت، تنها یک روند بود که هرگز به ساختار تبدیل نشد و ناکامی‌های زیادی به بار آورد که اوج این ناکامی‌ها را در دوره دوم ریاست جمهوری جرج بوش شاهد بودیم.

به همین دلیل آمریکا ادبیات و رویکرد جدیدی را اتخاذ کرد که بخشی از این رویکرد به کمک طلبیدن کشورهای دیگر دنیا برای سامان‌دهی مشکلات جهان بود، این مسئله به‌طور قطع برای افزایش منافع و پی‌گیری اهداف آمریکا در جهان است. یعنی این رویکرد جدید هم‌شکل

دیگری از پی‌گیری اهداف قبلی است اما امتیازاتی را به کشورهای دیگر می‌دهد و تلاش می‌کند حل و فصل بحران‌ها و مسائل جهان را در تفاهم با کشورهای بزرگ دنیا مانند چین، روسیه و اروپا انجام دهد.

بر این اساس، سیاست خارجی آمریکا متفاوت است و تلاش دارد منافع مشترک بیشتری میان آمریکا، روسیه، چین و اروپا تعریف کند و به این وسیله تهدیدهای مقابل خود را تبدیل به تهدیدهای عمومی کند. مهم آن است که در این مسیر امتیازات زیادی نیز به شرکای خود می‌دهد.

در این میان کشورهایی چون روسیه و چین نیز تقابل با آمریکا، همکاری با ایران و یا بالعکس را از زاویه منافع ملی خود دنبال می‌کنند. آنها پایبندی خاصی به تفاهم یا تقابل ندارند بلکه بررسی می‌کنند که منافعشان از چه طریق بهتر تامین می‌شود. در همین راستا در مورد روسیه طی ده سال گذشته شاهد بودیم که گاهی سیاست تعامل و گاهی سیاست تقابل پی‌گیری شده است.

با عنایت به شرایط خاص حادث شده در روابط روسیه و آمریکا و این مهم که در شرایط حاضر هر دو به کمک طرف مقابل برای رفع مشکلات و چالش‌های پیش روی خود نیاز دارند، نمی‌توان وجه‌المصلحه شدن ایران را دور از انتظار دانست. چرا که احتمال اینکه مسکو روابط تاکتیکی خود با تهران را فدای تعاملات راهبردی با واشنگتن کند، جای سؤال خواهد داشت.

چین و دیگر کشورهای آسیایی نیز اگر چه متحدان جدید و بازارهای تقاضا برای انرژی ایران در دهه‌های آینده هستند، اما چین نمی‌تواند منافع تجاری و اقتصادی خود با آمریکا را نادیده بگیرد و دست از قراردادهای کامله الوداد خود با آمریکا دست بردارد.

چین وابسته به امپریالیسم است. این به معنی وابستگی به جریان عظیم سرمایه جهت سرمایه‌گذاری در اقتصاد چین، و وابستگی به ورود به بازارهای صادراتی کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته نظیر آمریکا، ژاپن و آلمان است. این تعیین‌کننده‌ترین عامل در توسعه سرمایه‌داری چین بوده و هست.

سیاست خارجی چین و روسیه مبتنی بر عمل‌گرایی است؛ اکنون اصل حاکم بر سیاست خارجی روسیه، عمل‌گرایی یا سودگرایی می‌باشد، این مسئله هم در اسناد سیاست خارجی روسیه مشاهده می‌شود و هم مقامات روس به شکل آشکار اعلام می‌کنند که نگرش ایدئولوژیک سابق - در زمان شوروی و یک دهه پس از فروپاشی آن - جای خود را به عمل‌گرایی داده است. بنابراین حمایت روسیه و چین از ایران هم سقفی دارد و آن زمانی است که این حمایت منافع ملی آنها را تامین می‌کند.

نهایتاً آنچه مشخص است اینکه جمهوری اسلامی در سیاست خارجی نمی‌تواند اعتماد یا تکیه کاملی بر یک یا چند کشور خاص داشته باشد، این مسئله در قانون اساسی جمهوری

اسلامی نیز در مفهوم "نه شرقی، نه غربی" مقرر شده است. مسئولان در سیاست خارجی بر اساس پی‌گیری اهداف نظام، باید دست به ظرفیت‌سازی بیشتری بزنند. با این ملاحظه، دستگاه دیپلماسی کشورمان باید با هوشیاری هر چه بیشتر، ضمن شناسایی احتمالات و توافقات پنهان روسیه، چین و آمریکا در خصوص ایران که به حتم واجد تأثیرات مستقیمی بر منافع و امنیت ملی کشورمان خواهد بود، تدابیری را برای حداقل‌رسانی تبعات منفی همراهی مسکو، پکن و واشنگتن مطمح نظر قرار دهد. از سوی دیگر، همان‌طور که بسیاری از تحلیل‌گران داخلی نیز تأکید دارند، سیاست‌گذاران خارجی کشورمان می‌توانند با کاربست تدابیر بهینه‌تری در رابطه با غرب، از اعمال فشارهای بی‌مورد از ناحیه روسیه و چین و قرار گرفتن تهران در وضعیتی که باید نظاره‌گر چگونگی بازی مسکو و چین و تأثیر آن بر منافع کشورمان باشند، جلوگیری کنند.

فهرست منابع

۱. آزاد، بهنام، « جایگاه چین در نظام جدید بین‌المللی»، چاپ اول، تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۸.
۲. اشمیت، هلموت، « چین ابرقدرت آینده»، ترجمه هادی بلوردی، چاپ اول، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۸.
۳. حاتمی، تورج، « برخورد منافع روسیه و آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز»، تهران: خورزن، ۱۳۸۲.
۴. شریعتی‌نیا، محسن، « درآمدی بر روابط ایران و چین» تهران: دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۸۸.
۵. طاهری امین، زهرا، چین (کتاب سبز)، تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰.
۶. قهرمان‌پور، رحمان، « رویکرد قدرت‌های بزرگ به موضوع هسته‌ای ایران»، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۸۷.
۷. میزین، ویکتور، « روابط هسته‌ای ایران و روسیه و گزینه‌های سیاسی آمریکا»، کتاب پرونده هسته‌ای ایران (۲)، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۴.

۸. «بازی بزرگ نامعلوم؛ روسیه و مسئله هسته‌ای ایران»، بولتن ویژه، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر ایران، ۱۳۸۴.
۹. پورفرد، مسعود، «مسئله هسته‌ای ایران و چالش‌های روسیه و آمریکا»، مجله پگاه حوزه، شماره ۱۶۵، ۱۳۸۴.
۱۰. ثقفی عامری، ناصر، «چین و برنامه هسته‌ای ایران»، گزارش راهبردی، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام، شهریور ۱۳۸۵.
۱۱. خلیلی، اسد ا...، «سیاست آمریکا در قبال برنامه هسته‌ای ایران»، فصلنامه مطالعات سیاسی روز، تهران: ستاد نمایندگی ولی فقیه در سپاه، سال سوم، شماره ۱۲، تابستان ۸۳.
۱۲. شریعتی‌نیا، محسن، «افق‌های آینده روابط چین و ایران»، مجله نمای راهبردی، تهران: مرکز تحقیقات راهبردی دفاعی، سال چهارم، شماره چهاردهم، بهمن ۱۳۸۵.
۱۳. مرادی، منوچهر، «روسیه و برنامه هسته‌ای ایران: انتخاب ثبات استراتژیک یا رقابت استراتژیک» فصلنامه سیاست خارجی، تهران: وزارت امور خارجه، سال نوزدهم، زمستان ۸۴.
۱۴. هرسنی، لاج‌الدین، «روابط روسیه با غرب»، روزنامه اعتماد، ۱۳۸۶/۵/۲.
۱۵. پنگ، یوان، همشهری دیپلماتیک، ۲ مرداد ۱۳۸۳.
۱۶. آرامی، سید جواد (۱۳۸۸). «نگاهی به روابط روسیه و آمریکا، تاکتیک یا راهبرد؟»، (۱۳۸۸/۴/۲۳)، از:
- <http://www.islamtimes.org/vdcg.397rak9zqpr4a.html>
۱۷. «آیا ضعف اقتصادی بر سیاست خارجی روسیه تأثیر خواهد گذاشت؟» (۱۳۸۸/۱۰/۲۵)، از:
- pe.rian.ru/articles/interview/20090728/122485071.html
۱۸. «اتحاد چین و آمریکا برای مقابله با چالش‌های جهانی ضروری است» (۱۳۸۹/۲/۳)، از:
- <http://www.china-iran.net/post 291.aspx>

۱۹. «اخطار روسیه: تا ابد منتظر ایران نمی‌مانیم»، (۱۳۸۸/۱۱/۸)، از:

<http://caspianseamihanblog.com/post/463>

۲۰. امینی، آرمین (۱۳۸۵)، «سیاست خارجی روسیه؛ واهمگرایی در راستای ثبات هژمونیک»،

از: (۱۳۸۷/۳/۱۳)

http://www.iras.ir/Default_view.asp?@=971&T

۲۱. باوند، هرمیداس، «آسیب‌شناسی روابط ایران و روسیه»، (۱۳۸۸/۹/۲۲)، از:

<http://www.iras.ir/fa/pages/?cid=8794>

۲۲. «راه ناهموار روابط آمریکا و چین»، (۱۳۸۹/۳/۲)، از:

<http://www.hamshahrionline.ir/News/?id=108702>

۲۳. «فراز و نشیب روابط آمریکا و چین در دوران ریاست جمهوری باراک اوباما»،

از: (۱۳۸۹/۱/۲۵)

<http://www.irna.ir/View/FullStory/?NewsId=948593>

۲۴. «مسکو در دو راهی تهران - واشنگتن»، (۱۳۸۸/۹/۱۴)، از:

<http://iras.ir/fa/pages/?cid=8736>

۲۵. «تغییر سیاست روسیه در برابر ایران؟»، از رادیو صدای آلمان ۱۳۸۸/۴/۲۱.

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.